

سزای تو بودن مدعا از نامل نکت معنی اشنا رسیدن است ز غبار روزگان
بروق پیش با رسیدن معنی تفکر و تحقیق اشیا است در حقیقت اشیا بقدر
عوض خوی چهره کش درین قاشا کده بفسون خیل خواب بر طبیعت نباید گاشت
و بغزبت تفکر داند شمو و از جنگ وقت نباید گاشت جمله با بقا را بچال
مشا ابره نمودن از نار کبک ای محرومی نکاست و از معنی کشفوف معانی
دلیل و قندمای فکر قدرت کوتاه غزل دیده راهوسمای غنودن بنیست و روز
انجبارک خواب از غره نژو بگ ترست غیر افسرده دل فتنه نزار و در باره وضع
کل آینه بز و از بهار در کست غافل ز ظاهرا فاق نباید بودن از خای چیره
این زده طلسم صورت نامطمئن مردمان شمر بریت دیده نزار دکلمی آید کور
نسم در قمر خویش سری اندک از یکدیگر و نفس انیمه بر دانه بوسه کاغذش
سرد بوشنفت شرری نیست در مین هفت چمن چون قدرت ای بخیر حق
کلیفی نیک کسره و قیامت شرری منف حیانت بقا و رنه در اقلیم قیامت نزار
هنری او در برین دنت بوسه نکت یکام دل کس منت غبار یکچند نزار
چشم نری چمنو چشم هم برین سوخته با سو وطن داغ آهی ست زون طلسم
پاوسره در بر هر ز بر بر هفت فنون عد مر در هر است رزم با همه
رنگست برمی قابل کای او نیست خیال همه تو حسن خدای نشو و آینه و آواز
جوشن حساب انجمن شوکت در بان شود ماهر صیقل زده ایم آینه با بگری
نکت ز هم فوق ما انجمن خلوت آینه و آرد همه خانه بیرون دری

الشر
ببوس نشانا

دری

با انجمن

تا انجمن راه بر سخته بیان بری کار کوشته کری پدل غنودن بکرم بسبب باله بریم
نیست درین نکل با نوحه صد با اثری نیست قامت کس وادی جزلان بوسه
دامن بچراست رسا آید با بان سفری است امل پروری لازم اقبال سان
با بری معرطنندی نکند موی شمشیرستی چو سیکندم خون جگر آینه بندم بعدم
ز نفس آرام خبری لذت این محفل دون بر ما خاند فنون داغ ستوای ناله
کنون راه انفس شکی پدل از آغاز کز رحمت انجام مبرم بر رخ وقت چقدر
ایند بند و شرری نکت طینت ادی حکم الناس نیام محرابیات غفلت است
و اطلاق بیداری بر حقیقت غنودن انجمنش ناز کذب و تهمت انجمنش ناز کذب
قدرش لغزش میرد که با هم با بر منزل بچری اسوده است و ناگاه انجمنش ناز کذب
بوشما تمهید بخود غنوده بس در بطلک فافیه شعور شکست و سنا ز شعور
شمو و بان عبث اهنیکه مفت چشیکه بچهره شمو به بیداری پر دازد اسر مایه نا
شاید نزار در ایگان در نیا زده وقت شناسان ذوق حضور را در صرح چشم
النیام جرات دیده با سخت المت و پریشان نازدن موی بز کتان معب
مانی است عتزل سبک با رست عیادیده ترک سرگانه کن و نکرانده کس
رو شمر سوسا و جله خواند کن کند نای فنون خواب پیشتر از مرکز در کورت
به بیداری علاج رسم چشم ز نکران کن درون بینه جز افسرده ک و بر بیداری
بندس او قف بره از دست سخی بچو نیست سخی بر فتنه کن نام طر به بولفنا
خشی ز مشک ترا زین غزه بر آینه باز کن کل عالم دگر آفرین سزای زلف موی

بازن شکست

و نسا